

جنگ و چهره زنانه آن

در میان تصاویر بی‌شمار از [حمله روسیه به اوکراین](#)؛ تصویری توجهم را بیشتر جلب کرد. نمایی از بانویی که با وجود آراستگی مختص آن جوامع مشغول تهیه کوکتل مولوتوف بود. حسی توأمان از زندگی و جنگ، آسایشی که در کسری از ثانیه تبدیل به آزرگار روزانه شد. زنانی که همزمان در کشاکش زندگی جاری و عادی تبدیل به جنگجویان یا ستیزه‌جویان ناخواسته میشوند.

به راستی این ستیزه‌جویی چه قرابتی با ذهن و روح در پسا جنگ دارد؟ آیا آن بانوی اوکراینی با ظرافت خاص در دستان؛ همان فردی خواهد بود که قبل حمله پوتین به امور روزانه‌اش می‌پرداخت؟ دستی که مهر و محبت را نثار خانواده و دوستان می‌کرد؛ آیا همان دست خواهد بود؛ در روزها و ماه و سال‌های بعد؟ بلایی که جنگ و مسائل پیش و پس آن بر سر جوامع می‌آورد؛ بر ملت‌هایی که این ناخواسته روزگار را چشیده‌اند؛ پوشیده نیست. مردان به نوعی و زنان به طریق دیگر در این وانفسای گلوله و توپ؛ پیامدهای آن را خواهند نظاره کرد. مردان را گریزی از سختی و محنت ایام نیست. زنان اما به واسطه مسائل روحی و حسی؛ تاوانی چند برابر، متحمل خواهند شد. زمختی روح و فرسایش ذهن برای این زنان تا مدت‌ها خواهد ماند. نمونه بارز آن در جنگ ایران و عراق و آنچه بر سر زنان ایرانی آمد؛ در نظرگاه همگان است. یا روایتی که در کتاب «دا» آمده است از مادران ایرانی؛ نمونه قابل توجهی از جنگ و مصائب آن است. هرچا زنان خواسته و ناخواسته وارد جنگ میشوند؛ حتی در جزیی‌ترین کمک‌ها؛ فرجامش به نیکی نخواهد بود. اینجا اما جایی است که زن با همه آزادی‌خواهی‌اش نباید حضور داشته باشد. مگر نمی‌گویند «جنگ چهره زنانه ندارد» و به راستی هم نباید داشته باشد. هر چند شاید گریزی نباشد از این حضور جانکاه. لطافت و سرشت زنانه را نمی‌توان در چنین مکان‌هایی دید. به حتم روحیه‌بخش بودن این حضور است که توجیه می‌نماید در چنین جغرافیایی جنگیدن را؛ وگرنه روحیه از دست رفته را چه نهادی می‌تواند بازیابی نماید؟ جنگ در هر نقطه‌ای بد است. اصولاً گلوله بد است؛ برای [زنان](#) بدتر. زنان اوکراین به مدد شبکه‌های اجتماعی و کمک جدید ایلان ماسک برای ماهواره استارلینک؛ این بخت را داشتند که بیشتر و بهتر دیده شوند.

در هر جاي اين گيتي كه زني تفنگ به دست مي‌گيرد دوشادوش مردانش؛ آن ديار ديگر لطافت و حس زنانگي‌اش؛ نامكشوف و ناپيدا ميشود. زنان اوكرائيني چه طرفدار رييس‌جمهور محبوبشان باشند و چه دوستدار حاکمان وقتشان؛ حاليه در كشاكش سنگ دهر روزگار؛ در شهرهاي اوكرائين، لباس رزم به تن دارند. لباسي كه به حتم خوشايندشان نيست. ولي چه كنند كه گلوله و توپ؛ رولت روسي است كه فراري از آن نيست. اين زنان در كييف، كوكتل مولوتوف ميسازند و زنان همنوعشان در مسكو؛ در تلويزيون آن مي‌بينند. به راستي حس زنانه‌شان چه مي‌گويد؟ نژادي همسان؛ يكي در سنگر شهري؛ ديگري در كنار شومينه‌اي گرم؛ آنچه اما مشترك است؛ سياست‌هاي حاکمان و قدرقدرتان است كه هيچ حسي را بر نمي‌تابد. حسي كه زنان را وادار به نبرد مي‌كند؛ مي‌تواند روزي فرزندان بار آورد كه فتوحات نبردها را ياد نياورد. آنگاه قدرت زن به بار خواهد نشست. زن را وارد جنگ نبايد كرد...

* ابراهيم عمران